

▼ حقوق اساتید علوم سیاسی در آلمان و ژاپن

در کشورهای توسعه‌یافته، جایگاه و درآمد اساتید علوم سیاسی بسیار متفاوت از وضعیت ایران است. در آلمان، حقوق اعضای هیئت‌علمی دانشگاه‌ها براساس ساختار رسمی تعیین می‌شود و نسبتاً بالاست. یک استاد تمام‌وقت(۳W) معمولاً ماهانه بین ۶۷۰۰ تا ۷۸۰۰ یورو دریافت می‌کند که حقوق سالانه او بیش از ۸۰ هزار یورو می‌شود. این رقم علاوه بر حقوق پایه، شامل مزایا و پرداخت‌های عملکردی نیز می‌شود و جایگاه اجتماعی و اقتصادی مناسبی برای اساتید فراهم می‌آورد. حتی استادان جوان‌تر و اساتید معمولی نیز در سطوح W۱ و W۲ حقوقی بالاتر از میانگین حقوق‌های دانشگاهی در بسیاری از کشورها دارند. در ژاپن نیز وضعیت مشابه، اما با دامنه متفاوت است. حقوق اساتید دانشگاهی بسته به رتبه شغلی و دانشگاه، متغیر است. استادیاران معمولاً سالانه بین ۳/۵ تا ۶/۳ میلیون یِن دریافت می‌کنند، دانشیاران حدود ۲/۸ تا ۶/۷ میلیون یِن و پروفیسورها بین ۴/۷ تا ۸ میلیون یِن. این ارقام می‌تواند با مزایا و پاداش‌ها افزایش یابد و در برخی دانشگاه‌های خصوصی تا ۱۳ میلیون یِن نیز برسد. در مجموع در ژاپن نیز اساتید علوم سیاسی درآمد مناسبی دارند و جایگاه شغلی آن‌ها نسبت به بسیاری از کشورها، تثبیت شده است. این تفاوت‌ها نشان می‌دهد که در کشورهای توسعه‌یافته، سیستم استخدام و پرداخت برای اساتید دانشگاهی نه تنها باعث جذب و نگهداشت نیروهای متخصص می‌شود، بلکه جایگاه رشته‌هایی مانند علوم سیاسی را نیز در عمل تقویت می‌کند.

▼ محدودیت‌های استخدامی در ایران

مقایسه این وضعیت با ایران نشان می‌دهد که محدودیت‌های استخدامی و پایین‌بودن جایگاه شغلی در کشور ما یکی از دلایل کم‌رنگ شدن نقش عملی علوم سیاسی است. در ایران نگاه کوتاه‌مدت سازمان‌ها، ارزش کمتر علوم انسانی و محدودیت‌های حاکمیتی باعث‌شده است که تحلیل سیاسی و پژوهش‌های راهبردی کمتر مورد استفاده قرار گیرند. رشته‌ای که می‌توانست موتور تصمیم‌سازی باشد، اغلب در حاشیه مانده است؛ تئوری در یک دست و عمل در گوشه‌ای دور. این وضعیت نه فقط به فارغ‌التحصیلان آسیب می‌رساند، بلکه ظرفیت کل کشور برای تحلیل راهبردی و تصمیم‌گیری هوشمندانه را کاهش می‌دهد. با همه این احوالات، علوم سیاسی هنوز پر از امید است. این رشته می‌تواند چراغ‌راه باشد، اگر فرصت پیدا کند. اگر دانشجو و فارغ‌التحصیل آن جسارت داشته باشد، می‌تواند نقشه راه سیاست‌گذاری هوشمندانه را بکشد، نقد سازنده ارائه کند و از پشت‌شیشه‌های بیرون بزند.

▼ لزوم کاربردی‌شدن آموزش‌ها

فرجام سخن، دانشگاه‌ها باید جسارت کنند و آموزش‌ها را کاربردی کنند؛ شبکه‌های کارآموزی ایجاد شود و سازمان‌های دولتی و خصوصی ی‌اد بگیرند که ارزش تحلیل سیاسی و سیاست‌گذاری راهبردی بیش از صرفاً تئوری زی‌بایست. فقط در این صورت، علوم سیاسی می‌تواند از پشت‌شیشه‌های بیرون بیاید، نقش واقعی خود را بازی کند و همپای استانداردهای جهانی حرکت کند. رشته‌ای که می‌تواند چراغ راه تصمیم‌گیری و نقد سازنده قدرت باشد، باید فرصت پیدا کند تا روشنایی خود را به جهان واقعی بتاباند، نه اینکه در کتابخانه‌ها خاک بخورد.

▼ ۳ شکاف اصلی در علوم سیاسی ایران

اگر بخواهیم وضعیت امروز علوم سیاسی را صریح نقد کنیم، باید گفت که سه شکاف اصلی آن را تعریف می‌کنند: شکاف میان نظریه و واقعیت، شکاف میان دانشگاه و جامعه سیاسی و شکاف میان آموزش و پژوهش. این شکاف‌ها موجب‌شده که دانشجوی علوم سیاسی در ایران، در معرض تناقضی عجیب قرار گیرد: ازیک‌سو متون کلاسیک را می‌خواند، از افلاطون و ارسطو تا هابرماس و فوکو و ازسوی دیگر، با واقعیتی مواجه است که کمتر با این نظریه‌ها قابل تبیین است. این همان بحران «آواردات نظریه» است؛ بحرانی که بشیریه از آن با عنوان «عدم‌توازن میان نظریه و تجربه ایرانی» یاد می‌کند. در چنین فضایی، بازگشت به پرسش‌های بنیادین ضروری است. همان پرسش‌هایی که در دارالفنون و مدرسه علوم سیاسی در نخستین روزهای شکل‌گیری این رشته مطرح بود: حکومت چیست؟ قانون چه جایگاهی دارد؟ قدرت چگونه تولید و توزیع می‌شود؟ جامعه چگونه بر دولت تأثیر می‌گذارد؟ این پرسش‌های ساده، اما بنیادین، دوباره باید به متن علوم سیاسی ایران برگردند. ما بیش از تولید نظریه‌های بزرگ، نیازمند احیای توانایی پرسیدن هستیم؛ توانایی‌ای که سال‌هاست زیر فشار سیاست‌زدگی و محافظه‌کاری علمی کمرمق شده است. امروز علوم سیاسی در ایران در نقطه‌ای ایستاده که می‌تواند بار دیگر نقشی تازه پیدا کند؛ نقشی میان فهم جامعه، تحلیل قدرت و صورت‌بندی آینده، نه تنها به‌عنوان رشته‌ای دانشگاهی، بلکه به‌عنوان نوعی «دانش انتقادی» که می‌تواند شکاف میان تجربه و تحلیل را پر کند. لازمه این تحول، اصلاحاتی درونی است: از بازنگری در آموزش روش تحقیق و نظریه گرفته تا تقویت پژوهش‌های میدانی و از ارتباط بیشتر دانشگاه با دستگاه‌های سیاست‌گذاری گرفته تا مستقل سازی هر چه بیشتر دانشگاه از سیاست روز.

▼ علوم سیاسی قوی پیش شرط حکمرانی خوب

علوم سیاسی ایران اگر چه با مشکلات ساختاری روبه‌روست، اما در نقطه پایان نیست. بلکه در آستانه دوره‌ای قرار دارد که می‌تواند از تجربه ۱۰۰ ساله خود درس بگیرد، از محدودیت‌ها عبور کند و به سطحی از بلوغ برسد که از آن انتظار می‌رود. همان گونه که عباس میرزا و امیرکبیر در اوایل قرن نوزدهم دریافتند که بدون درک سیاست و قدرت جهانی نمی‌توان کشور را پیش برد، امروز نیز بدون بازاندیشی انتقادی در علوم سیاسی، نمی‌توان آینده‌ای قابل‌پیش‌بینی و قابل‌تحلیل برای ایران متصور شد. این رشته، اگر خود را بازسازی کند، همچنان می‌تواند یکی از ابزارهای اصلی فهم ایران باشد و اگر چنین نکند، به انبوهی از گزارش‌های تاریخی و تحلیل‌های کوتاه‌مدت تقلیل خواهد یافت. روز علوم سیاسی اگر فرصتی برای جشن باشد، بیش از آن هشداری است که هیچ جامعه‌ای بدون علوم سیاسی قوی، حکمرانی خوب را تجربه نمی‌کند.

سیاست‌خوانی علمیه سیاست‌دانی

باید از سنت «انشاءنویسی» گذشت و به روش‌شناسی‌های داده‌محور مسلح شد



محسن محمودی
دکترای علوم سیاسی

علوم سیاسی در جهان توسعه‌یافته، مسیری طولانی و پرفرازونشیب را پیموده است تا از زیر سایه سنگین «فلسفه اخلاق»، «تاریخ دیپلماتیک» و «حقوق عمومی» خارج شود و به‌مثابه یک «علم» مستقل با روش‌شناسی مشخص، ابزارهای کمی دقیق و کارکرد اجتماعی معین شناخته شود. در ایالات‌متحده و اروپای غربی، این رشته توانسته است با تکیه بر انقلاب رفتاری، سپس چرخش به سمت انتخاب عقلانی و نهادگرایی جدید، خود را به‌عنوان «مهندسی قدرت» بازتعریف کند؛ رشته‌ای که دانش آموختگانش نه تنها مفسران تاریخ، بلکه تحلیلگران داده، طراحان کمپین‌های انتخاباتی و ارزیابان سیاست‌های عمومی هستند. پرسش اساسی اما این است که آیا علوم سیاسی در ایران توانسته است به‌مثابه یک علم مستقل ظهور کند و به دانشجویانش مهارتی «خاص» اعطا کند که بازار کار و نظام حکمرانی به آن نیازمند باشد؟

پاسخ به این پرسش، نیازمند کالبدشکافی عمیق تاریخی، برنامه‌ریزی درسی و جامعه‌شناختی نهاد علم در ایران است. شواهد متقن پژوهشی نشان می‌دهد که به‌رغم گذشت بیش از یک‌قرن از تأسیس مدرسه علوم سیاسی، این رشته در ایران همچنان در «وضعیت بینابینی» و بحران هویت به‌سر می‌برد. علوم سیاسی در ایران، از نظر ساختاری دارای دانشکده‌های مستقل است، اما از نظر معرفتی و کارکردی همچنان مستعمره حقوق، تاریخ و الهیات باقی مانده است. شوربختانه، علوم سیاسی در ایران برخلاف همتایان غربی خود، نتوانسته است به یک «دیسپلین» مستقل که تولیدکننده مهارت‌های تکنیکال و تحلیل‌های پیش‌بینانه باشد، تبدیل شود و درنتیجه دانش‌آموختگان آن در رقابت با مهندسان، اقتصاددانان و حقوق‌دانان، دچار نوعی «بی‌دفاعی مهارتی» شده‌اند.

▼ تبارشناسی وابستگی؛ ریشه‌های تاریخی عدم‌استقلال

برای درک چرایی عدم‌استقلال علوم سیاسی در ایران، نخست باید به لحظه تولد آن بازگشت. ژنتیک نهادی این رشته در ایران به‌گونه‌ای طراحی شده بود که نه برای «کشف حقیقت علمی» یا «نقد قدرت»، بلکه برای «خدمت دیوان‌سالارانه» باشد. این خاستگاه بروکراتیک، سرنوشت این رشته را برای دهه‌ها به رشته‌های حقوق و تاریخ گره زد.

لحظه ۱۸۹۹: مدرسه سیاسی و سنت دیپلماتیک
تأسیس «مدرسه علوم سیاسی» در سال ۱۲۷۸ خورشیدی (۱۸۹۹) توسط حسن پیرنیا (مشیرالدوله)، نقطه آغازین آموزش آکادمیک سیاست در ایران بود اما باید توجه داشت که هدف از تأسیس این مدرسه، تربیت «دانشمند علوم سیاسی» به‌معنای مدرن آن نبود. هدف، تربیت کادری از دیپلمات‌ها و کارگزاران وزارت امور خارجه بود که بتوانند با زبان فرانسه، حقوق بین‌الملل و تاریخ معاهدات آشنا باشند. در این پارادایم، سیاست چیزی جز «حقوق بین‌الملل» و «تاریخ روابط خارجی» نبود. دانشجو موظف بود تاریخ اروپا و معاهدات قاجار را بداند و به زبان حقوقی مسلط باشد تا بتواند از منافع دولت در مذاکرات دفاع کند.

این رویکرد، تفاوت ماهوی با مسیری داشت که هم‌زمان در غرب در حال طی‌شدن بود. درحالی‌که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در آمریکا، انجمن‌های علوم سیاسی به‌دنبال جدا کردن راه خود از تاریخ و پیوند زدن آن به جامعه‌شناسی و روان‌شناسی بودند تا «رفتار سیاسی» را بفهمند، در ایران، سیاست در دامن «حقوق» و «تاریخ» متولد شد و رشد کرد. این وابستگی ژنتیک، باعث شد تا روش‌شناسی علوم سیاسی در ایران، نه «تجربی» و «اثباتی»، بلکه «توصیفی» و «اسنادی» باقی بماند.

ادغام ۱۹۳۴: تثبیت سایه سنگین حقوق
لحظه کلیدی دیگری که عدم‌استقلال رشته را برای قرن بیستم تضمین کرد، تأسیس دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۳ (۱۹۳۴) بود. در این مقطع،



امیرفرض اللهی

منتقدسینمایی

از روزگاری که پاتوق‌های فرهنگی، پاساژ شد، گرفتاری شروع شد. از وقتی سینما آزادی با آتش‌سوزی تبدیل به سالن آزادی شد، محیط فرهنگی خودش و سینما شهر قصه را خورد. از زمانی که سینما فلسطین از پاتوق بودن برای جشنواره مستند درآمد، از هنگامی که سیاهی لشکر مطبوعات و رسانه‌های سینمایی بی‌خودی زیاد شدند و عنوان خبرنگار و روزنامه‌نگار به بسیاری اطلاق شد، نداشتن یک پاتوق فرهنگی بزرگ برای اهالی سینما تبدیل به یک معضل شده است و رویدادهای سینمایی مجبور شده‌اند پناه ببرند به مراکز تجارتی که برای رفغ گئی، چند سالن سینما هم دارند تا مالیات ندهند و عنوان فرهنگی یدک بکشند. دراین‌میان پردیس ملت یکی از نامناسب‌ترین مراکز است برای برگزاری رویدادهای فرهنگی در حجم انبوه. جایی که پارکینگ مناسب ندارد، معماری‌اش متناسب با فضای فرهنگی‌اش نیست و بسیار غلط طراحی و ساخته شده. بالابره‌ایش برای ۹ سالتی که دارد، متناسب نیست و در حد یک‌ساختمان چندطبقه ظرفیت دارد. مسیرهای رفت‌وآمد داخلی‌اش تاریک و تنگ است و تنها فضای بازش، طبقه آخر آن است که توسط خوراک‌فروشی‌ها به‌طرزی غیرفرهنگی محاصره شده و با قیمت‌گذاری‌های گزاف، کم‌فروشی

بازر و پرسنلی که بازاری و منفعت‌پرستانه رفتار می‌کنند، فضایی غیرفرهنگی ساخته است و سطح رویدادها را پایین می‌آورد. صالته‌ایه پردیس ملت که در پایین پارک ملت ساخته شده، جای مناسبی دارد اما اگر طراحی درستی داشت و برای جنبه نمایشی بیرونی‌اش در کنار اتوبان طراحی نشده بود و به کارکردش اندیشه می‌شد، همچنین پارکینگ و معضلات مورد‌اشاره در طراحی و ساخت آن در نظر گرفته می‌شد، به‌دلیل در کنار پارک‌ملت‌بودن، پاتوق فرهنگی بسیار مناسبی می‌بود.

معضل نبود فضا و مکان مناسب برای برگزاری رویدادهای بزرگ فرهنگی در پایتخت، بالغ بر دو، سه دهه است که گریبان فرهنگ را گرفته؛ جایی‌که دور نباشد فضای عمومی‌اش، ابعاد بزرگی داشته باشد، بتواند قابلیت پاتوق فرهنگی‌بودن را احراز کند، از همه‌جای شهر بتوان به‌راحتی به آن تردد کرد و دسترسی به مترو و وسایل نقلیه عمومی در آنجا فراهم باشد.

سال‌هاست درباره ضلع جنوب‌شرقی پارک لاله که مجاور بلوار کشاورز است صحبت‌هایی است و گویا وزارت ارشاد آن را برای رفع این معضل خریده، اما برای ساختن این مرکز مشکلات مالی دارد.

اینجا جایی است که از همه‌طرف تهران مکان مناسبی برای پاتوق فرهنگی‌شدن است و با درنظر گرفتن معضلات یادشده، می‌توان در آن یک مرکز دائمی برای برگزاری رویدادهای فرهنگی ساخت. اما این مهم روی نمی‌دهد؛ مگر با همت والای کشوری. باید ضرورت ساخت متناسب و مناسب این‌مکان توسط وزارت فرهنگ برای اهالی فرهنگ، نزد دولتمردان به‌قدر کافی توجیه و تشریح شود تا با یک اراده بزرگ، این معضل بی‌مکانی رویدادهای بزرگ فرهنگی حل شود.

اراده‌ای همچون ساخت تئاترشهر، تالار رودکی و ورزشگاه آزادی. این یک تصمیم بزرگ است که باید در بالاترین سطوح اجرایی کشور گرفته شود و عرصه فرهنگ و هنر را از این معضل بزرگ نجات دهد. بی‌شک این‌همت با همراهی تصمیم‌گیران کلان باید روی دهد و این ضرورت اگر به‌قدر کفایت توسط وزیر و هیئت‌دولت درک شود، از این گرفتاری بزرگ رها خواهیم شد و به مرکز همایش‌های برج میلاد که جزیره‌ای کوچک در میان اتوبان‌های بزرگ پایتخت است و رفت‌وآمد به آن چندان ساده نیست، پناه نخواهیم آورد.

وزیر ارشاد اگر می‌خواهد به‌عنوان وزیر فرهنگ نام‌اش بماند، باید که ضرورت این‌مهم را به رئیس‌جمهور و مسئولان اجرایی کشور گوشزد، یادآوری و تشریح کند که با اراده‌ای آهنین این گرفتاری بزرگ را با ساخت یک بنای مناسب در بلوار کشاورز حل کنند.

جایی که بتوان با افتخار در آن رویدادهای بزرگ فرهنگی‌را در ابعادی شاخص و بدون مصیبت و گرفتاری برگزار کرد.

نقد فرهنگ

فرهنگ

پاتوق بزرگ می‌خواهد